

■ حسین صدری، هنرمند متعهد ۳۱ ساله با سیمایی دلنشین، چشمانی نافذ که به کیودی می نشیند. و با موهایی پریشان خاکستری، دعوت همکاران ادیبان را برای گپی دوستانه با چهره ای باز و گشاده می پذیرد و ما گام به خلوت صمیمی این هنرمند توانا می گذاریم. از صدری چیزهایی را به یاد داریم. از جمله اینکه نخستین اثر هنری وی که در سطح جهان شهرت یافت تصویری بود از امام (ره) و نبرد با آمریکا که در اوایل روزهای پیروزی انقلاب، چشم مشتاقان هنر دوست را روشن کرد و شاید با اطمینان بتوان گفت که از اولین آثاری بود که غریو مرگ بر آمریکای امام و مردم را در فضای جهان پراکند.

حسین صدری این تابلو نقاشی را در زمانی آفرید که هنوز قدرت جهنمی طاغوت حضور داشت و تصور همه گونه تعرض مأموران امنیتی رژیم شاه نیز می رفت اما به هرتقدیر پیش بینی سیاسی و دید تیزبین پائیز ۱۳۵۷ حسین صدری در آن اثر هنری، بعداً تحقق یافت.

محفلی نقاش توانای انقلاب بسیار گرم است. گپ دوستانه با حسین صدری به راحتی جا می افتد. از او درباره سبک کار و عوامل پرورش استعدادهایش می پرسیم.

می گوید: تمام جهد و کوشش هنرمند متعهد باید در راستای برقراری ارتباطی صادقانه با مردم جامعه اش باشد. ایجاد این ارتباط نیز بسیار ساده است و هنرمند باید از بطن این ارتباطات سوزده های مردمی کارش را خلق کند. سبک کارهای من، تاثیر پذیر از موضوعات مردمی است که برای آفریدن آنها تلاش می کنم، اما اکثر آثار من به خاطر اغراق در تناسبات و رنگها به سبک «سوررالیسم» است. مناظری نیز که از طبیعت و هستی آفریده ام سبک «ناتورالیسم» دارد، ولی همانگونه که اشاره کردم به نظر من تمام تلاش هنرمند باید در جهت برقراری ارتباط صحیح و همگون با جامعه و مردم جامعه باشد و این امر نیز مستلزم آنست که هنرمند از چارچوبهای قراردادی بگذرد و خود را به سبک و قالب خاصی محدود نکند.

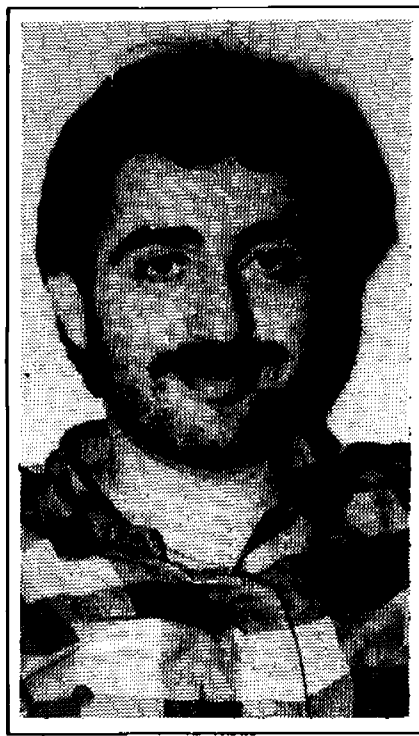
در اینجا صدری سکوت می کند، به یادش می آوریم که از وی خواسته بودیم تا برایمان بگوید که چه عواملی باعث شده تا استعدادهای هنری وی پرورش یابد...

- ورود من به عالم هنرهای تجسمی از دوران کودکی آغاز شد. زمانی که تازه به «کاربرد» مداد و خط پی برده بودم. همان موقع جعبه آب رنگ کوچکی خریدم و تلاش کردم تا با آن، مناظر محیط اطراف خود را ثبت کنم. همین کشش ها موجب شد که هنر نقاشی در من جوشش کند، و زمانی که سعی و تلاش با این جوشش ها قریب شد، استعدادهای مرا شکوفا ساخت. گاهی بعضی از سوالات، خود مانند پاسخی به سوالات دیگر است.

آیا این گفته درستی است که: هنرمندان رسالت دارند که در دگرگونی های جامعه خود نقش داشته باشند؟

اگر آری، پس آنچه هنرمند را از مردم عادی متمایز می کند، چیست؟

هنرمند به کمک ابزاری که توسط آن با مخاطبین خود رابطه برقرار می کند، قادر است حتی از راه های



* بیوگرافی

حسین صدری، متولد ۱۳۳۷، اصفهان. با دیپلم ریاضی وارد دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران شد و در سال ۶۷ فارغ التحصیل گردید.

وی در چند مسابقه داخلی و بین المللی به مقام اول دست یافته است. از آن جمله مسابقات بزرگداشت شهیدان (سال ۶۳) و مسابقه بین المللی «حرم امن».

همچنین وی در مهرماه سال گذشته از دست ریاست جمهوری جایزه و مدال و لوح افتخار دریافت نموده است.

وی تا به حال صدها نقاشی رنگ روغن و آبرنگ به وجود آورده که اکثر آنها در موزه هنرهای معاصر، موزه شهدا، موزه مدرس و موزه های دیگر ایران نگهداری می شود. همچنین ۳ فیلم کوتاه به نامهای خورشید (۱۳۶۳)، سحر (۱۳۶۱)، تاراالله (۱۳۶۰) ساخته است و نیز یک کتاب به شکل مجموعه نقاشی آبرنگ از مناظر اصفهان شامل بیش از ۴۰ نقاشی آبرنگ به نام (برگ سبز) از وی به انتشار رسیده است. (۱۳۶۵) از آثار او بوسترهای زیادی در داخل و خارج کشور به چاپ رسیده و در نمایشگاههای متعدد جمعی و انفرادی شرکت داشته است.

موزه هنرهای معاصر (سالهای ۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷) و نمایشگاه فردی آبرنگ تحت عنوان «برگ سبز» در شهر کلمبو وکلای در کشور سریلانکا (شهریور ۱۳۶۶) وی همچنین از سال ۱۳۶۵ تاکنون در چند دانشگاه مجتمع هنری مشغول تدریس و نقاشی و طراحی است.

آخرین نمایشگاه جمعی وی هم اکنون در موزه هنرهای معاصر و یک نمایشگاه انفرادی نیز از ۱۸ تا ۳۰ بهمن در نگارخانه آذین برپاست.

■ گفتگو

با حسین صدری،
نقاش انقلاب اسلامی

هنر، بیان مؤثریک حقیقت



* گاهی وقتها يك اثر هنری پس از خلق آن بر شخص خالق اثر نیز تاثیرات شگفتی برجای می‌گذارد که هرگز در هنگام تولید آن، گمانش را نمی‌کرده است

* مساله به نظر من این نیست که پندیر حالا فراوان تر است یا زمان شاه، مساله این است که گروهی از مردم به خاطر درک حقیقتی بزرگ، همه چیز خود را نثار کرده‌اند...

و در این جریان، هنرمندان واقعی همانها هستند



* «انقلاب اسلامی» خود يك اثر هنری است و اگر آن را به يك نمایش واقعی تشبیه کنیم، باید بگویم که سناریو آن را در ازل در دل عاشقان نوشته بودند و آن مرد بزرگ آن را تدوین کرد

* هنرمندی که عاشق «حق» است، اگر با تکنیک‌های متعارف هنری آشنا شود، اثر هنری‌اش هم لاجرم بوی حق می‌دهد و تاثیرات آن بر مخاطبین نیز در جهت تعالی روح آنان خواهد بود



غیر منطقی و غیر استدلالی، تأثیرات حسی و عاطفی ایجاد کند. این تأثیرات گاهی آنچنان ناخودآگاه کارگر می‌شود، که در نگاهی سطحی، عمق آن حتی برای خود هنرمند قابل پیش‌بینی نیست. و این اعجاز مربوط به حقایقی که هنرمند با آنها سروکار دارد نمی‌شود، بلکه صرفاً متوجه تکنیک و ویژگیها و جذابیتی است که «هنر» دارد.

پس هنرمند به صرف مجهز شدن به تکنیک‌های هنری، چه بخواهد و چه نخواهد، بر مخاطبین خود تأثیر خواهد گذاشت. پس این صحیح نیست که فکر کنیم هنرمندان آگاه، تنها قادرند که در جامعه خود، دگرگونی‌هایی ایجاد کنند، بلکه هنرمندان همه بواسطه هنرمند بودنشان، منشاء تأثیرات کم یا زیاد آگاهانه یا ناآگاهانه در سطح جامعه هستند و مادام که اثر هنری آنان مخاطبینی داشته باشد این تأثیرات دامنه‌دارد. گاهی تأثیرات يك اثر هنری پس از خلق آن بر شخص هنرمند به وجود آورنده اثر نیز - که اکنون در مقام یکی از مخاطبین آن اثر هنری قرار گرفته، تأثیرات شگفتی به جا می‌گذارد که هرگز در هنگام تولید آن اثر گمانش



نمی‌رفته است.

البته هنرمند آگاه، که در حال خلق يك اثر هنری است، هنرمند است و انسانی است مانند بقیه و این حرف جواب صریحی است برای منتقدینی که برای هنر يك وجود غیر حسی قائلند، مثلاً صرفاً می‌گویند:

«هنر جلوه حق است»، اینگونه تعابیر اگر به درستی شکافته نشود، گاهی اوقات مغالطه پیش می‌آید چه مشکل خواهد بود اگر از این گروه صاحب نظران پرسیده شود: آثاری که در عرف جوامع به عنوان شاهکارهای هنری شناخته شده‌اند و گاهی پی‌آمدها و نتایج «غیر انسانی» و «نادرست» داشته است، آیا آنها جلوه‌ چه هستند؟ جلوه‌ای از شیطان؟ یا...؟

از طرفی هم می‌بینیم که بزرگانی مانند حافظ، هنر را مترادف یا عشق دانسته‌اند:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادت بیبری



بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش

که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری

و با:

عاشق رند نظر بازم و می گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

خوش بسوز از غمش ای شمع که امشب من نیز

به همین کار کمر بسته و برخاسته ام

با این ترتیب هنر را مترادف آن عشقی می یابیم که
عاشق، آگاهانه خود را گرفتار معشوق می سازد، و نه از
آن عشقها که عاشق کاملاً منفعل است. به بیان دیگر،
عشق ورزی، «هنری» است که حافظ برای آن همت
عالی به کار می برد:

ذره را تا نبود همت عالی «حافظ»

طالب چشمه خورشید درخشان نشود
البته او برای هنر اقسام خوب و بد قائل است وقتی
می گوید:



عشق می ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
و یا:

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
گفتم ای خواجه عاقل، هنری بهتر ازین؟
و یا حضرت امام در پیام خود به هنرمندان رتبه اول
مملکت می فرمایند:

«خون پاک صدها هنرمند فرزانه در جبهه عشق و
شهادت...»

و با این تعبیر آیا هنوز می توان به فلان فیلم
سینمایی که متلاً جایزه هم گرفته اما بسیار مبتذل و
فساد برانگیز است، یک اثر هنری نام نهاد؟
یا یک تابلو بسیار زیبا از بیکر برهنه یک زن و غیره؟
در جایی که به هر حال همه می دانیم که این گونه آثار که
دارای تأثیرات ویژه هستند، نیز در نظر بسیاری هنر
محسوب می شوند.

در اینجا به نظر می رسد که در یک طیف گنج کننده
برای دو معنی، یک واژه ادبی به نام «هنر» به کار رفته



است و شاید بهتر می بود اگر برای دو معنی دو اسم مجزا انتخاب می شد. و چون در سطح جهان این کار صورت نگرفته، گفته تولستوی صحیح به نظر می رسد، که مانند حافظ برای هنر دو قسم قائل است: هنرهای خوب و هنرهای بد.

هنرهای خوب هنرهایی هستند که انسان را به جهت تعالی سوق می دهند و هنرهای بد هنرهایی هستند که موجب گمراهی می شوند. اما هر دو هنر هستند. و ما با توجه به فرهنگ اسلامی خود، هنرهای خوب را آن هنرهایی می دانیم که هنرمند قبل از تولید يك اثر هنری از نوع محسوس که برای همه آشناست، مانند: فیلم، نقاشی، خط، مجسمه سازی، موسیقی... به عالم مقدس هنر، از آن نوع که حافظ و حضرت امام قائل بوده اند، وارد شده باشد. هنرمندی که عاشق حق است، هرگاه با تکنیک های هنری متعارف آشنا شود، لاجرم اثر هنری اش نیز بوی حق می دهد و تأثیرات آن برمخاطبین نیز در جهت تعالی روح آنها خواهد بود. از آقای صدری می پرسیم که انقلاب اسلامی چه دگرگونی هایی در جریانهای فکری هنرمندان جامعه ما

به وجود آورده است؟

پاسخ می دهد: اگر از من می پرسید، خواهم گفت که انقلاب اسلامی خود يك اثر هنری است و اگر آن را به يك نمایش واقعی تشبیه کنیم، باید بگویم، ستاریو آن را در ازل دردل عاشقان نوشته بودند و آن مرد بزرگ آن را تدوین کرد و توسط همان عشاق اجرایش نمود. مساله به نظر من این نیست که پنیتر حالا فراوان تر است یا زمان شاه، مساله این است که، گروهی از مردم به خاطر درک حقیقتی بزرگ همه چیز خود را تار این انقلاب کرده اند، و اگر هنر را بیان مؤثر يك حقیقت بدانیم، این تأثیر از همه چیز بالاتر است و در این جریان، هنرمندان واقعی همانهایی هستند که تحولات شدید را ایجاد کرده اند. حالا به هر صورت که باشد، چه با کلام و چه با ابزار دیگر. و با این دیدگاه باید از امام به عنوان يك هنرمند بزرگ یاد کنیم. از حسین صدری می پرسیم که آیا به نظر او هنرمند می تواند ارزشهای فرهنگی را به توده مردم منتقل سازد؟ و اگر بله، از چه راههایی؟

می گوید: همان طور که گفتم، مهم ترین ویژگی هنر، تأثیر آن برمخاطبین آن است. و این تأثیر هرچه عمیق تر و نافذتر باشد، نشانه ای است برارزش تکنیکی نوع آن هنری که در آن به کار رفته است. پس يك هنرمند، آنگاه می تواند خود را موفق قلمداد نماید، که شاهدهی برتأثیرات از قبل پیش بینی شده اش بمرمزم باشد. اما این تأثیرات در رشته های مختلف هنری متفاوت است، مثلا تأثیرات يك فیلم، آبی و زودگذر اما شدید است، در حالی که تأثیرات يك نقاشی بسیار آرام است ولی طیف وسیع تری از نظر زمانی دارد. بهر هر حال، ملاک توفیق، همان چیزی است که در ظاهر ما به آن «استقبال مردم» می گوئیم. پس هر رشته هنری باید دارای جذابیت و زیبایی (در بیان) باشد، تا در دل مردم راه یابد و اثر بر جذب و ماندگاری داشته باشد. در يك کلام، فکر می کنم مهم ترین راه تسخیر قلوب، به کارگیری زیبایی و جذابیت هنر است.

جامعه ما از هنرمند خویش متوقع است که مبلغ آرمانهای انقلاب اسلامی باشد. هنرمندان جامعه ما

تاچه حد توانسته اند در بیان این مفاهیم توفیق حاصل کنند؟

این که شما در این سنووال این حقیقت را، که هنرمند باید به نوعی مبلغ يك طرز فکر خاص باشد، ثابت شده می انگارید، برای من بسیار جالب است، زیرا همانطور که می دانید، عده بسیاری معتقدند هنر آن است که بی واسطه از اعماق روح و جان هنرمند بجوشد. این گروه می گویند، يك هنرمند ممکن است، در حال بویایی روح خودش در جستجوی حقیقتی باشد و در این حال دست به تولید يك اثر هنری بزند، بدون آنکه، خواسته باشد، از این طریق هیچ گونه ارتباطی را با فردی یا افرادی از خارج خود، برقرار کند یا تأثیری ایجاد کند. بنابراین در اینگونه تفکر هنرمند هرگز به فکر مخاطبش نیست، لاجرم متوجه تاسیراتی

اثر هنرش ممکن است بر افراد مختلف داشته باشد نیست، به عبارت دیگر این تأثیرات جهت خاصی ندارد و ممکن است در مواردی چیزی باشد که حتی

خودداری يك موجودیت مستقل خواهد بود که وجود آن تنها در رابطه با مخاطبش معنا می یابد، و از طرفی تا به حال يك مورد هم وجود نداشته که هنرمندی اثرش را به طور کلی از معرض دید یا شنیدن همه افراد و برای همیشه مخفی کرده باشد. پس هنرمند به هر حال آگاهانه یا ناآگاه کار می کند به واسطه آنکه می خواهد نوعی رابطه با دیگران برقرار کند و يك منطق ساده حکم می کند که در آن هنگام بهتر است که هنرمند به

شگردهای روانکاوانه و خصوصیات روانی آن گروه که او برای آنها کار می کند آشنا باشد. و در غیر این صورت، نه اینکه هنرمند، طرقدارانی نخواهد داشت و نه اینکه اثر او تأثیر خاصی نخواهد داشت که بالعکس ممکن است کاری که او انجام داده بسیار مورد استقبال باشد و اتفاقاً بیشتر هنرمندان مشهور اینگونه کار می کرده اند، اما مساله ای که ممکن است پیش آید، این است که در يك حرکت تبلیغی، گاهی نتایجی که از تولید يك چنین اثری پدید می آید صددرصد برعکس آن می شود که هنرمند انتظارش را داشته است. برای



مثال می توان به بعضی از بوسترهای انقلابی و بعضی از فیلم ها که برای تبلیغ جنگ ساخته می شود اشاره کرد که کاربرد آنها در جامعه بسیار وسیع بوده است

اما توجه داشتن به اصول و شگردهای روانکاوانه، برای ایجاد تأثیرات بیشتر در اخلاص هنرمند نیز آنگاه که صادقانه آن حقیقتی را که دریافت کرده است به وسیله هنر در اختیار دیگران می گذارد خلط، وارد نمی سازد.

موضوع مهمی که باید به آن اشاره کنم این است که هنرمندان خوب ما به آن علت که بیشتر تحت تأثیر نظریه اول بوده و از بابت عدم آشنائی کافی با ویژگی های روانکاوی «تأثیر» در انتقال کامل ارزش های تبلیغی مورد نظر، موفقیت کامل را نداشته اند. اگرچه امروز ما شاهد آثار بسیار با ارزش هنری هستیم که در تمام دنیا نیز قابل طرح است، اما باید اقرار کنیم آثاری در میان هنرهای ما وجود دارد که به نظر من به واسطه ضعف های یاد شده، ضد ارزش می باشد.

مخالف طرز فکر آن هنرمند باشد. خوب است این را هم بگویم که این طرز فکر از يك دیدگاه عارفانه می تواند این طور بیان شود که، الهامات هنرمند نوعی شهود است و احساساتی که در يك عالم روحانی و حالات خلسه عرفانی برای او ایجاد می شود، تولید هنری را می سازد. پس چگونه می توان گفت، هنرمند در ساختن و تولید اثر هنرش افراد مخاطبش را (وحتی خودش را) در نظر بگیرد؟ در چنین حالتی نه تنها باید دیگران، بلکه خودش را هم فراموش کند.

و شاهد این مدعا اشعاری مانند،

«حجاب چهره جان می شود غبار تم
خوشا دمی که از آن چهره برده بر فکتم»

و یا «هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن» است، با این تفاسیر می بینیم این سخن که هنرمند واقعی نباید يك مبلغ باشد، تا حدی به نظر منطقی می آید، در حالی که از يك دیدگاه واقع گرایانه باید قبول کرد که هر اثر هنری پس از اتمام آن توسط هنرمند